

به نام خداوند بخشنده مهربان

«بانک تست» آزمون های دکتری زبان و ادبیات فارسی،

"الماس های سرخ"



رشته ادبیات

نویسنده:

دکتر رضا بورقانی فراهانی



آمادگی آزمون دکتری

سرشناسه: بورقانی فراهانی، رضا، ۱۳۴۸
«بانک تست» آزمون های دکتری زبان و ادبیات فارسی، "الماس های سرخ" / نویسنده: رضا بورقانی فراهانی
مشخصات نشر: تهران: مشاوران صعود ماهان، ۱۴۰۴.
مشخصات ظاهری: ۷۱۲ص: جدول، نمودار.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۵۸-۹۰۶-۲

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

موضوع: تصمیم گیری

موضوع: سیاست گذاری

موضوع: آزمون دوره های تحصیلات تکمیلی

موضوع: دانشگاه ها و مدارس عالی - ایران - آزمون ها



انتشارات مشاوران صعود ماهان



- ☐ نام کتاب: «بانک تست» آزمون های دکتری زبان و ادبیات فارسی، "الماس های سرخ"
- ☐ مدیران مسئول: مجید و هادی سیاری
- ☐ نویسنده: دکتر رضا بورقانی فراهانی
- ☐ مدیر تولید محتوا: سمیه بیگی
- ☐ ناشر: مشاوران صعود ماهان
- ☐ نوبت و تاریخ چاپ: دوم / ۱۴۰۴
- ☐ تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه
- ☐ قیمت: ۸/۰۰۰/۰۰۰ ریال
- ☐ شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۵۸-۹۰۶-۲

انتشارات مشاوران صعود ماهان: تهران، خیابان ولیعصر، بالاتر از تقاطع ولیعصر - مطهری، پلاک ۲۰۵۰

تلفن: ۸۸۱۰۰۱۱۳ و ۸۸۴۰۱۳۱۳

کلیه حقوق مادی و معنوی این اثر متعلق به مؤسسه آموزش عالی آزاد ماهان می باشد و هرگونه اقتباس و کپی برداری از این اثر بدون اخذ مجوز پیگرد قانونی دارد.

مقدمه ناشر

به نام خدا

ایمان داریم که هر تغییر و تحول بزرگی در مسیر زندگی بدون تحول معرفت و نگرش میسر نخواهد بود. پس بیایید با اندیشه توکل، تفکر، تلاش و تحمل در توسعه دنیای فکریمان برای نیل به آرامش و آسایش توأمان اولین گام را برداریم. چون همگی یقین داریم دانایی، توانایی می‌آورد.

شاد باشید و دلی را شاد کنید

برادران سیاری

فهرست مطالب:

فصل اول – الماس‌های سرخ برای پاسخ‌گویی به سؤالات دکتری	۷
فصل دوم – واژگان منتخب پربسماد نثر فنی و مصنوع	۱۳
واژگان پربسماد در متون و نثرهای فنی و مصنوع (متکلف (۱))	۱۴
واژگان پربسماد در متون و نثرهای فنی و مصنوع (متکلف (۲))	۳۴
فصل سوم – اصلاحات و کنایات پربسماد	۴۹
فصل چهارم – رهنمودهایی برای پاسخ‌گویی به سؤالات عربی ضرب‌المثل‌های عربی	۷۲
فن ترجمه عبارات عربی	۸۰
نکات فسفری صرف، نحو و تشکیل (اعراب‌گذاری)	۸۷
چکیده قواعد تشکیل	۱۷۱
تجزیه اسم	۱۷۲
تجزیه فعل	۱۷۸
فصل پنجم – نمونه سؤالات دکتری زبان و ادبیات فارسی از سال ۹۰ تا ۱۴۰۳	۱۸۷
منابع	۷۱۱

مقدمه مؤلف:

«معانی هرگز اندر حرف ناید که بحر بی کران در ظرف ناید»

در فرآیند مطالعه آثار ادبی و شعر و نثر باید فاکتورهای گوناگونی مدنظر خواننده فاضل و نکته‌سنج قرار گیرد؛ تا وی از فرم و شکل ظاهری به معنا و محتوا برسد.

جایز و جالب نیست که دانش‌پژوهان گرانسنگ را درگیر واژگان یا آرایه‌ها یا املا یا دستور زبان و یا حفظ آثار ادبی و نویسندگان آن نماییم. همه این موارد پنج‌گانه باید در خدمت درک معنا و محتوا و حتی تأویل متن قرار گیرند.

از آن‌جا که ادبیات آینه مدنیت ملت‌هاست هیچ‌گاه در آن تحریف و تصرفی صورت نمی‌پذیرد؛ ولی در تاریخ همواره احتمال تحریف و تصرف می‌رود.

زبان و ادبیات فارسی در میان برنامه‌های درسی موجود جایگاهی بس ارزشمند دارد؛ زیرا از یک سو حافظ ارزش‌های فرهنگی – دینی و از دیگر سو مؤثرترین ابزار انتقال ذوق و اندیشه بشری است.

از نظر «یاکوبسن»، زبان شناس روسی، زبان ادبی بر کاربرد هنری دوقطب مجازی و استعاری زبان استوار است. تعریف وی از پدیده‌های مجاز و استعاره برگرفته از آرای «سوسور» زبان شناس فرانسوی، درباره محورهای هم نشینی و جانشینی زبان است و با تعریف سنتی این پدیده‌ها تفاوت اساسی دارد.

عناصر زبانی براساس قاعده‌های مشخص کنار هم قرار می‌گیرند؛ به طور مثال در کنار هم نشستن آواهای خاص «کلمه‌ای» را می‌رساند و در کنار هم قرار گرفتن واژگان «جملات» را می‌سازند. این در کنار هم نشستن، قاعده همنشینی است و به گفتار مربوط می‌شود؛ و حال اگر عناصر زبانی جانشین یکدیگر شوند، گزاره‌های تازه‌ای می‌سازند.

یاکوبسن با استفاده از قاعده‌های «هم نشینی»^۱ و جانشینی عناصر زبانی به کارکرد مجازی زبان

می‌رسد و کشف می‌کند که مجاز براساس ترکیب عناصر زبانی و بر قاعده همنشینی عمل می‌کند؛ و استعاره که بر شباهت عناصر زبان تکیه دارد، بر قاعده جانشینی استوار است در استعاره نشانه‌ای جانشین نشانه‌ای دیگر می‌شود زیرا به نحوی شبیه به آن است.

و اینک پس از مدت‌ها مشقت و ریاضت عاشقانه، محصول تلاش خویش را در مجموعه‌ای به نام «بانک تست» زبان و ادبیات فارسی، الماس‌های سرخ به دانش پژوهان گرانسنگ دکتری زبان و ادبیات فارسی عرضه می‌دارم. شیوه کار بنده در کتاب حاضر بدین شکل و فرم است:

۱. در فصل اول تکنیک‌ها و فرمول‌های پاسخ‌گویی به سؤالات چهارگزینه‌ای کنکور کارشناسی ارشد و دکتری با عنوان "الماس‌های سرخ" و "مینیمال‌های ادبی" ارائه شده است.

شیوه‌های پاسخ‌گویی به سؤالات چهارگزینه‌ای، دغدغه اصلی مؤلفان، استادان و دانش پژوهان بوده است؛ اینجانب پس از سال‌ها تفحص و جست و جو و واری و واکاوی تست‌های کنکور در مقاطع مختلف آموزشی؛ اعم از: دکتری، کارشناسی ارشد، کارشناسی، آزمون‌های پیام نور و حتی آزمون‌های استخدامی استاندارد، به استنتاجات و استدراکاتی دست یافتم و ترجیح دادم این شیوه جالب و ضروری را در ۳۲ شماره تقدیم خوانندگان و داوطلبان دانش دوست نمایم.

^۱ واژگانی که بیش از یک معنی دارند؛ با استفاده از رابطه هم نشینی کلمات، معنی اصلی خودشان را نشان می‌دهند.

۲. در فصل دوم تعداد ۷۷۱ واژه ضروری و پر بسامد، که در متون نظم و نثر سیال هستند، برگزیده ام تا داوطلبان با کمک گرفتن از واژگان، که به منزلهٔ موزائیک فرهنگ هستند، تسلط بیش تری بر متون داشته باشند؛ چرا که در آموزش هر زبانی، واژگان آن زبان حکم خشت اول را دارند، که باید آن را دقیق و عمیق و مستحکم فرا گرفت.

«خشت اول گر نهد معمار کج تا ثریا می رود دیوار کج»

۳. در فصل سوم تعداد ۲۵۳ اصطلاح و کنایه پر بسامد انتخاب و تنظیم کرده ام؛ بدیهی است با مطالعهٔ دقیق و عمیق واژگان، اصطلاحات و کنایات، دانشجویان با اعتماد به نفس بیش تر به پرسش های نظم و نثر پاسخ خواهند داد. در بسیاری از سؤالات متون نثر، معانی واژگان، کارگشا است و در تعدادی از سؤالات متون نثر، کنایات عصای معجزه گر خواهند بود.

۴. در فصل چهارم رهنمود هایی مبتنی بر پاسخ گویی به سؤالات آزمون عربی گردآوری کرده ام:

بخش اول شامل: «شاخص ترین ضرب المثل های زبان عربی به همراه معادل آن ها در زبان فارسی» است.

بخش دوم شامل: ۱۴۰ نکته در فن ترجمه عبارات عربی است.

بخش سوم شامل: نکات ففسری صرف، نحو و تشکیل (اعراب گذاری) است؛ که به صورت فرمول هایی ساده و سهل الوصول از دو کتاب «مبایة العربیة»^۲ و «جامع الذروس العربیة»^۳ گردآوری کرده ام؛ این دو کتاب منابع اصلی آزمون های دکتری و کارشناسی ارشد رشته های زبان و ادبیات فارسی، زبان و ادبیات عرب، الهیات و تاریخ هستند.

۵. در فصل پنجم؛ که هسته و درون مایهٔ اصلی مجموعهٔ حاضراست. سؤالات دکتری زبان و ادبیات فارسی سال های ۹۸-۹۰ با پاسخ تشریحی با تکیه بر فنون و شیوه های پاسخ گویی به تست عرضه شده است.

۶. در فصل ششم؛ پس از مطالعه و اثبات، به مرحلهٔ تثبیت می رسیم؛ خوان هفتم این کتاب شامل ۸ دوره آزمون تألیفی است؛ که از متون مختلف ادبی، برای تمامی آزمون ها، اعم از: دولتی، آزاد، پیام نور، دکتری و کارشناسی ارشد انتخاب و طراحی شده است.

باید قبل از مرگ در چیزی چنگ بیندازم، باید قبل از مرگ ناخن هایم را در خاک فرو ببرم؛ تا وقتی مرا به زور روی زمین می کشند به یادگاری شیاریایی بر زمین حفر کرده باشم، باید قبل از رفتن خودم را جا بگذارم؛ اگر امروز چیزی از خودم باقی نگذارم، چه کسی در آینده از وجود من در گذشته باخبر خواهد بود؟ اگر جای پای مرا دیگران نبینند، من دیگر نیستم؛ اما من نمی خواهم نباشم، نمی خواهم آمده باشم و رفته باشم و هیچ کاری نکرده باشم؛ نمی خواهم در تاریخ بی خاصیت باشم؛ نمی خواهم عضو خنثی در تاریخ بشریت باشم.

در پایان تمسک می جویم به سخن «عماد اصفهانی»:

□ من دیدم؛ که آدمی امروز چیزی نمی نگارد؛ جز آن که فردای آن می گوید: «اگر این نوشته تغییر داده شود، بهتر است و اگر چنین چیزی بر آن اضافه شود خوب تر است؛ اگر این مطلب جلوتر بیاید، برتری دارد و اگر آن جمله حذف شود، زیباتر است و این از بزرگ ترین عبرت هاست و خود دلیلی است بر چیرگی نقص و کمبود بر تمامی آحاد بشر. امیدوارم این اثر در نظر خوانندگان مأجور افتد و در آن به دیدهٔ عنایت بنگرند .

«وَعَيْنُ الرِّضَا عَنْ كُلِّ عَيْبٍ كَلِيلَةٌ وَ عَيْنُ السُّخْطِ تُبْدِي كُلَّ الْمَسَاوِيَا»

اردیبهشت هزار و سیصد و نود و نه هجری خورشیدی

تهران - شمیرانات

دکتر رضا بورقانی فراهانی

^۲ نویسنده: رشید شرتونی

^۳ نویسنده: شیخ مصطفی غلابینی

فصل اول

الماس‌های سرخ برای پاسخ‌گویی به سؤالات دکتری

(مینیمال‌های ادبی)

تکنیک‌ها و فرمول‌های مهندسی شده پاسخگویی به سؤالات کارشناسی ارشد و دکتری

* شایان ذکر است تمامی فرمول‌های پاسخگویی به سؤالات را مؤلف اثر استخراج کرده و قابل تعمیم به اغلب سؤالات می‌باشد.

الماس‌های سرخ (مینیمال‌های ادبی دکتری):

- * برای یافتن مفهوم ابیات و عبارات در متون نظم و نثر به موارد زیر باید دقت کنیم:
- ۱- در ابیات و جملاتی که شیوه بلاغی دارند؛ یعنی ارکان جمله در آن‌ها جا به جا شده است، به واژه اول بیت یا جمله بیشتر توجه می‌کنیم.
 - ۲- توجه و تاکید بر مفهوم کنایات در سؤالاتی که در آن‌ها کنایه به کار رفته است.
 - حدافل در ۲۵ سوال یعنی ۵۰ درصد از ۵۰ سوال متون نظم و نثر کنایه به کار می‌رود و طراحان محترم آزمون به این نکته دقت دارند که ابیات و عبارات منتخب برای کنکور دکتری و ارشد اگر از کنایه و استعاره، عاری باشند هم بسیار ساده و معمولی‌اند و هم نمی‌توان برای آن‌ها چهار گزینه استاندارد و نزدیک به هم ارائه داد. (آزمون سال ۹۰، سؤال ۵)
 - ۳- در جملات شرطی، مفهوم عبارت یا بیت غالباً در قسمت جواب شرط موجود است و تاکید و توصیه شاعر و نویسنده در جواب شرط آمده است. (آزمون سال ۹۰، سؤال ۱)
 - ۴- هرگاه فعل جمله در آغاز بیت یا عبارت بیاید، تاکید بر مفهوم فعل و جمله آغازی است. (آزمون سال ۹۰، سؤال‌های ۳ و ۶)
 - ۵- هرگاه آیه و حدیث و یا قسمتی از آن تلمیحاً در شعر و نثر آمده باشد، اغلب مفهوم بیت در حول محور آن آیه و یا حدیث می‌چرخد. (آزمون سال ۹۰، سؤال ۷)
 - ۶- در جمله‌های اسمیه پیام محوری بیت و یا عبارت اغلب در مسند جمله نهفته است. (آزمون سال ۹۰، سؤال‌های ۹، ۲۱، ۲۳ و ۲۴)
 - ۷- در ابیات و عباراتی که از حروف استدراک (لکن - لیکن - ولی) استفاده شده است، پیام عبارت اغلب در جمله بعد از این حروف مستتر است. (آزمون سال ۹۰، سؤال ۲)
 - ۸- گزینه‌های مترادف و شبیه هم هیچ‌گاه جواب سوال نیستند.
 - ۹- هرگاه در سوالاتی دو گزینه در تقابل با یکدیگر قرار داشته باشند، اغلب یکی از آن دو جواب سوال هستند. (آزمون سال ۹۰، سؤال‌های ۸ و ۱۳)
 - ۱۰- در سؤالاتی که قیاس (مقایسه) بین دو چیز صورت گرفته است، در پاسخ آن‌ها نیز باید بر گزینه ای تاکید ورزید که مقایسه ای باشد (آزمون سال ۹۰، سؤال ۱۰)
 - ۱۱- در سؤالاتی که تشبیه تفصیل به کار رفته است، مفهوم بیت، اغلب در وجه شبه آن‌ها نهفته است. (آزمون سال ۹۰، سؤال ۱۱)
 - ۱۲- هرگاه یک مصراع بدهند و مصراع دوم آن را به عنوان مکمل معنایی بخواهند باید به قرینه ها، وزن و قافیه، موازنه و ترصیع، مراعات نظیر و نقش آن در ایجاد شبکه معنایی، تلمیحات قرآنی، ترکیبات فارسی و عربی مرتبط بین دو مصراع دقت کنیم. (آزمون سال ۹۰، سؤال ۱۲)
 - ۱۳- قرینه‌یابی و ارتباط برخی واژگان یک شعر یا عبارت با یکدیگر در محور هم‌نشینی کلام کمک شایان توجهی به دریافت معانی و مفاهیم عبارات و اشعار می‌نماید. (آزمون سال ۹۰، سؤال‌های ۲۳ و ۱۳)
 - در محور هم‌نشینی، مناسبات واژگان در ارتباط با یکدیگر سنجیده می‌شود، یعنی نقش ویژه ای که هر واژه در هم‌نشینی با واژه دیگر می‌یابد تا پیام را به گیرنده برساند.
 - ۱۴- در ابیاتی که اسلوب معادله برقرار است، مصراع دوم تمثیل و تاکید است برای فهم بیشتر مصراع اول می‌توان جای هر دو مصراع را عوض کرد؛ لذا هر مصراعی که راحت‌تر و قابل فهم‌تر است را معنی می‌کنیم و برای اطمینان بیشتر به مصراع دوم نیز نیم‌نگاهی می‌اندازیم. (آزمون سال ۹۰، سؤال ۹)
 - ۱۵- در برخی از سؤالات نقش‌های دستوری واژگان به ویژه «ضمایر» در درک معنی عبارت رهگشاست.

(آزمون سال ۹۰، سؤال ۲۳)

۱۶- در جملات پایه و پیرو ذکر این نکته واجب است که بدانیم جملات پیرو یا وابسته به یک گروه اسمی یا دو صفت تاویل می‌شوند و در برخی جملات و ابیات قید علت هستند و با وابسته سازهای خاص خود «که تعلیلی، زانکه، زیرا که ...» به کار می‌روند «ملکا ذکر تو گویم که تو پاکی و خدایی» در تاویل این گونه معنی می‌شود: به علت پاک بودن و خدا بودن ذکر تو را می‌گویم.

قابل ذکر است معنا در بطن جمله پایه نهفته است و جمله پیرو تاویل می‌شود ولی فعل جمله و اثبات و نفی بودن آن در جمله پایه است. معمولاً آن جزء که بار مفهوم و غرض اصلی گوینده را در بر دارد جمله پایه است. آن قسمت که همراه جمله پایه می‌آید و وابسته آن است یعنی مفهومی از قبیل: زمان - مکان، شرط، علت و ... را به مفهوم جمله پایه می‌افزاید، جمله پیرو نامیده می‌شود.

نتیجه اینکه: معنای کامل جملات مرکب بعد از تاویل جمله پیرو به مصدر و تبدیل پایه و پیرو به یک جمله متوجه می‌شویم. من ندانستم از اول که تو بی مهر و وفایی ← من بی مهر و وفا بودن تو را از اول ندانستم ولی اگر از زمان، مکان، شرط، علت سوالی شده بود در جمله پیرو به دنبال پاسخ آن هستیم.

۱۷- کلمات به تنهایی معنای شفاف و روشنی ندارند، بلکه باید در یک ساختار زبانی همچون جمله و در کنار دیگر کلمات قرار گیرند تا معنای واضحی از آنان بتوان دریافت کرد.

برخی از کلمات را نمی‌توان معنا کرد مگر با استفاده از رابطه‌های ترادف، تضاد، تضمن و تناسب؛ یعنی ارتباط دادن واژه مورد نظر با کلماتی که یکی از روابط بالا را با آن برقرار کنند.

۱۸- در برخی از متون از اصل غافل‌گیری استفاده می‌شود. غافلگیری غرابت ایجاد می‌کند.

فرمالیست‌ها بر این باورند که زبان در صورتی ارزش ادبی پیدا می‌کند که آشنایی زدایی شود و دارای غرابت گردد.

ترفندهای بدیعی زیر همگی بر اثر غافلگیری و غیر منتظره بودن استوارند:

متناقض نما - تهکم - استثنای منقطع - ذم شبیه به مدح و مدح شبیه به ذم - استدراک - استتباع - اسلوب حکیم (قول به موجب) - عکس معنا - عکس مجازی - التفات - تجرید

- ما با توایم و با تو نه‌ایم اینت بوالعجب در حلقه ایم با تو و چون حلقه بر داریم

(سعدی، آرایه متناقض‌نما)

گرچه به ظاهر متناقض است اما حقیقتی در آن است، می‌گوید: گرچه در کنار تو هستم اما تو با من نیستی و دل در هوای دیگری داری

- از کیمیای مهر تو زرگشت روی من آری به یمن لطف شما خاک زر شود (حافظ)

حافظ با استفاده از تهکم و مجاز غرابت ایجاد کرده است. مراد از «زرگشت روی من» زرد و نزار گشتن چهره است.

- به عهد ملک وی اندر نماند دست تطاول مگر سواعد سیمین و بازوان سمین را (سعدی)

از استثنای منقطع استفاده کرده است که خلاف منطق است، اما در کلام ادبی که بر مبنای زیبا آفرینی است لفظ و معنی را برجستگی و گیرایی می‌بخشد.

- دیگر مگو که زاهد ما را گذشت نیست نگذشت اگرچه از سر دنیا، ز دین گذشت

مصراع اول به نظر می‌رسد که مدح زاهد است؛ در مصرع دوم با آوردن لفظ «اگرچه» انتظار شنیدن ستایشی داریم اما بر خلاف انتظار و منطق زبانی، عیبی بیان می‌شود که سبب غافل‌گیری خواننده و برجستگی سخن می‌گردد.

- عروس حسن تو را هیچ در نمی‌باید به گاه جلوه مگر دیده تماشایی (عراقی)

در بایستن (لازم داشتن) چشم تماشایی (تماشاگر) دلیل بر افزونی زیبایی است نه عیب آن

- ز میدان چنان تافت روی گریز که گفتم ز وی خواست سائل پیشیز (سعدی)

ضمن ذم کسی به طور غیر منتظره ذمی دیگر آورده است که ذم دوم غافلگیرانه است و غرابت و برجستگی ایجاد می‌کند این بیت توصیف انسان بزدل و خسیس است.

- گفتی ز خاک بیشترند اهل عشق من
از خاک بیشتر؟ نه که از خاک کمتریم (سعدی)
- سخن را بر خلاف مراد تعبیر می کنند و بر همین روال پاسخ می دهند. ترفند اسلوب حکیم خلاف منطق زبان است؛ لذا در زبان ایجاد غرابت و شگفتی می کند و سبب برجستگی لفظ و تاکید معنی می شود.
- «از خاک کمتریم» دارای ایهام است: ۱- تعداد عاشقان تو از ذرات خاک کمتر است. ۲- ما از خاک هم بی ارزش تر هستیم (معنی مورد نظر در اسلوب حکیم)
- رقیب گفت که افتاده ام مرا بردار
دعاش کردم و گفتم خدات بردارد
- خدات بردارد دو معنی دارد: ۱- خدا یاریت کند ۲- خدا تو را نابود سازد.
- دام هربار ماهی آوردی
ماهی این بار رفست و دام بیرد (سعدی)
- در ترفند عکس معنا، معنا بر عکس می شود و بدیع و شگفت انگیز و حتی گاه مهممل به نظر می رسد، اما پس از تأمل کشف می شود که نه تنها مهممل نیست بلکه معنایی بس بدیع و شگفت دارد؛ به ویژه اگر با مجاز و ایهام همراه باشد.
- عکس معنا از نظر ساخت معمولاً عبارت است از تبدیل نهاد به مفعول یا متمم و یا برعکس تبدیل مفعول و متمم به نهاد.
- ۱۹- در برخی از ابیات، شاعر یک اصطلاح عرفانی را توصیف کرده است، شایسته و بایسته است که با اصطلاحات عرفانی مهم از قبیل: وقت، وجد، همت، کرامت، مشاهده، مکاشفه، مراقبه، رین و غین، طلب، عشق، معرفت، استغنا، توحید، حیرت، فنا، سیمیا، لیمیا، هیما، ریما، صحو، سکر، تلوین، تمکین، شطح، طامات، تجلی، ترسایچه، مغبچه، زلف، خال، خط، اعیان ثابته، ابرو، تجدد امثال و ... آشنا باشیم و ضمناً کاربرد آن ها در شعر و نثر ادبی را بدانیم و نمونه های زیادی از این ابیات را بخوانیم و اصطلاحات عرفانی داخل ابیات را استخراج کنیم.
- ۲۰- در برخی از تست های چهارگزینه ای یک یا دو و یا حتی سه گزینه خنثی و یا نامرتبط هستند با اصل موضوع و به راحتی حذف می شوند. (آزمون سال ۹۰، سؤال های ۱۴ و ۲۱)
- ۲۱- در متون نثر هرگاه جمله ای داده بودند و سوال اینگونه بود که: «در عبارت داده شده به کدام مطلب اشاره نشده است»، ابتدا جمله را به قسمت های کوچکتر تقسیم می کنیم و اگر جمله کوتاه بود به واژگان مهم و دشوار آن دقت می کنیم، جمع و مفرد بودن واژگان را در نظر می گیریم؛ سپس به گزینه ها توجه می کنیم و پاسخ صحیح را به دست می آوریم.
- (آزمون سال ۹۰، سؤال ۱۶)
- * در صورت گسترده بودن دایره لغاتتان پاسخ دادن به این نمونه از پرسش ها بسیار آسان است و زمان اندکی از شما می گیرد.
- ۲۲- کدام گزینه با مفهوم این عبارت تناسب کمتری دارد؟
- در این گونه تست ها اگر مفهوم جمله اصلی مطرح شده در سوال را که اصولاً دشوارتر از گزینه های چهارگانه است، نمی دانستیم ناامید نشده و راه دوم را برمی گزینیم؛ یعنی مقایسه چهار گزینه با هم بدون توجه به متن سوال. هر کدام با سه گزینه دیگر نامرتبط و نامتناسب بود جواب سوال است. (آزمون سال ۹۰، سؤال ۱۸)
- ۲۳- دانستن مشتقات عربی به ویژه اسم فاعل و اسم مفعول و اسم تفضیل و مقایسه آنها با صفت فاعلی و مفعولی و تفضیلی در فارسی بسیار حائز اهمیت است. (آزمون سال ۹۰، سؤال های ۱۷ و ۲۸)
- ثلاثی مجرد بر وزن فاعل - فاعی ← رازق - ساعی
- * اسم فاعل عربی
- ثلاثی مزید: (مُ - - - -) / (مُ - - - -) معطی - مرید
- ثلاثی مجرد: مفعول: منصور - منشور
- اسم مفعول عربی
- ثلاثی مزید: (مُ - - - -) / (مُ - - - -) مُرْسَل (فرستاده شده) - مُرْتاح (آسوده) - مُباح (مجاز شده، جایز دانسته شده)

معانی باب‌ها در عربی:

- ۱-۲۴- باب افعال و تفعیل برای متعدی ساختن فعل به کار می‌روند.
- ۲-۲۴- مفاعله و تفاعل برای مشارکت به کار می‌روند.
- ۳-۲۴- باب تفاعل و انفعال برای مطاوعه یا اثرپذیری به کار می‌روند و معمولاً «لازم» هستند.
- ۴-۲۴- باب استفعال برای طلب و خواهش به کار می‌رود.
- ۲۵- در پاسخ‌های نزدیک به هم که موجبات شک و تردید در انتخاب گزینه درست را فراهم می‌آورند باید به حذف و اضافه معنی واژگان کلیدی و به ویژه قیدها (بیشتر- کمتر - خیلی - بسیار - نسبتاً - غالباً - اغلب - همیشه - گاهی و ...) دقت و توجه فراوانی مبذول داریم. (آزمون سال ۹۰، سؤال ۲۵)
- ۲۶- در جملات شرطی مفهوم و تاکید در قسمت فعل شرط نهفته است و نتیجه کار در جواب شرط (۹/۹۱)
- ۲۷- معانی ثانوی و اغراض مجازی فعل امر در پاسخ گفتن به مفاهیم ابیات و عبارات بسیار موثر است؛ غرض اصلی از امر تقاضا یا دستور است؛ اما در اغراض مجازی زیر هم به کار می‌رود. (به جملات عاطفی و اخباری بدل می‌شود) و این مفاهیم را از سیاق سخن و فحوای کلام می‌توان دریافت.
- ۱-۲۷- عبرت:
- هان ای دل عبرت بین از دیده عبر کن هان
 ایوان مدائن را آینه عبرت دان
- ۲-۲۷- دعا:
- حافظ نهاد نیک تو کامت برآورد
 جان‌ها فدای مردم نیکو نهاد باد
- ۳-۲۷- تمنی و تقاضا و آرزومندی:
- ببند یک نفس ای آسمان دریچه صبح
 برآفتاب که امشب خوش است با قمرم
- ۴-۲۷- ارشاد و ترغیب:
- تا توانی می‌تراش و می‌خراش
 تا دم آخر دمی راحت مباش
- ۵-۲۷- تهدید و تحذیر:
- برو ای زاهد خودبین که زچشم من و تو
 راز این پرده نهان است و نهان خواهد بود
- ۶-۲۷- تعجیز:
- کای دل ربوده از بر من حکم از آن توست
 گر نیز گوئیم به مثل ترک جان بگوی
- در کوی نیکنمایی مارا گذر ندادند
 گر تو نمی‌پسندی تغییر ده قضا را
- ۷-۲۷- تخییر و تسویه:
- یا خلوتی برآور یا برقی فرو هل
 ورنه به شکل شیرین، شور از جهان برآری
- ای رفیق آنچ از بلای عشق بر من می‌رود
 گر به ترک من نمی‌گویی به ترک من بگوی
- ۸-۲۷- اباحه (مجاز و مباح شمردن):
- گر نوازی ور کشی فرمان تو راست
 بنده ایم اینک سر و تیغ و کفن
- ۹-۲۷- تعریض:
- ساقیا این معجبان آب و گل را مست کن
 تا بداند هر یکی کو از چه دولت دور بود
- ۱۰-۲۷- تعجب:
- طاووس بین که زاغ خورد و آنکه از گلو
 گاورس ریزه‌های منقاً برافکند
- * (طاووس استعاره از زغال گرفته سرخ، زاغ استعاره از زغال نگرفته سیاه و گاورس ریزه استعاره از جرقه آتش است).
- ۲۸- طنز بلاغی (Rhetorical irony):
- در برخی از سوالات نظم و نثر از طنز بلاغی استفاده می‌شود که در آن، قصد گوینده درست عکس آن سخن است؛ گوینده معمولاً لحن جدی دارد و پند و اندرز می‌دهد، اما در حقیقت مقصود او تحذیر و تنبیه است:

رو مسخرگی پیشه کن و مطربی آموز (عبید زاکانی)

در علم معانی، یکی از اغراض مجازی فعل امر، نهی است که قصد گوینده درست عکس آن باشد. مانند مثال مزبور از عبید زاکانی.

۲۹- همان طور که گاهی مراد از امر، نهی است، گاهی مراد از فعل نهی در ادبیات فعل امر است.

زلف بر باد مده تا ندهی بر بادم ناز بنیاد مکن تا نکنی بنیادم (حافظ)

۳۰- «ایجاز حذف» در ادبیات نمونه های بسیار دارد، چنان که در معنی کردن ابیات معمولاً عباراتی را به متن می افزاییم:

خویشتن را وداع کن رستی عقد با حور بی گمان بستی (سنایی)

برای معنی کردن بیت بالا باید قبل از فعل رستی (که در این صورت) بیاوریم و قبل از واژه عقد (و در این صورت) بی افزاییم.

نامم به عاشقی (در جهان) شد و (مردم) گویند (ای سعدی) توبه کن توبت کنون چه فایده دارد که نام (از میان) شد

۳۱- ایجاز مُخل:

ایجاز مُخل، ایجازی است که حذف پاره های کلام بدون قرائن لفظی و معنوی صورت گیرد و به طور کلی در فهم اشکال ایجاد

شود و یا حذف باعث تعقید و ابهام گردد

روی اگر باز کند حلقه سیمین در گوش همه گویند که این ماهی و آن پروین است (سعدی)

یعنی اگر روی باز کند (درحالی که) حلقه سیمین در گوش دارد، همه می گویند که این (روی) مثل ماه و آن (حلقه) مثل پروین است.

گفتمش سلسله زلف بتان از پی چیست؟ گفت: حافظ گله ای از دل شیدا می کرد

پرسیدم که چرا موی دلبران زنجیروار است؟ در پاسخ گفت زیرا حافظ دیوانه است.

(بدیهی است که دیوانه را باید به زنجیر کشید!)

در سنن ادبی، موی معشوق مجعّد است و به سلسله (زنجیر) تشبیه می شود.

عاشق، دیوانه و شیداست و دیوانه را به بند می کشند و یا آن که جای دل عاشق در زلف گرهِگیر نگار است.

۳۲- ایجاز قصر:

گنجاندن معنی بسیار در الفاظ اندک است، به نحوی که حذفی هم در عبارات صورت نگرفته باشد و اگر حذفی هم باشد روشن

و کم باشد. (در ایجاز قصر بسامد فعل بالاست)

درویش نیشابوری تمام ماجرای مغولان را در ایران چنین حکایت کرد:

آمدند و کشتند و کردند و سوختند و بردند و رفتند! (حذف مسندالیه، مغولان)

پی مصلحت مجلس آراستند نشستند و گفتند و برخاستند (فردوسی)

فصل دوم

❧ واژگان منتخب پربسامد نشر فنی و مصنوع

واژگان پربسامد در متون و نثرهای فنی و مصنوع و متکلف (۱):

- ۱- آذان: گوش، عضو شنوایی
- ۲- أباعد: دورتر، مقابل اقارب
- ۳- أبطال: شجاع و قهرمان
- ۴- ابن آوی: شغال
- ۵- ابن ذکا: پسر آفتاب، کنایه از صبح
- ۶- إتراب: همزاد، همسن
- ۷- إتساق: ترتیب دادن، فراهم آمدن
- ۸- إتقان: محکم کردن، استواری
- ۹- إثارت: برانگیختن
- ۱۰- إجالت: جولان دادن، برگرداندن
- ۱۱- إجتناء: میوه چیدن
- ۱۲- إجتياز: گذشتن از جایی و رفتن
- ۱۳- إحتباس: باز ایستادن، توقف
- ۱۴- إحتشاد: گردآوردن، گردآمدن
- ۱۵- إحتما: پرهیز، رژیم
- ۱۶- إحتیال: حيله ساختن
- ۱۷- إحجام: باز ایستادن
- ۱۸- إحقاد: کینه، دشمنی
- ۱۹- إحماض: مزاح کردن
- ۲۰- إحناء: جانب، طرف
- ۲۱- إختبار: آزمودن، امتحان کردن
- ۲۲- إختزال: خیانت در امانت، اختلاس اموال
- ۲۳- إختطاف: ربودن، ربودن همچو برق
- ۲۴- أَحَسَّ: خسیس‌تر، زبون‌تر
- ۲۵- أحوال: خالو، دایی
- ۲۶- أدانی: نزدیک، مقابل افاصلی
- ۲۷- إذخار: ذخیره کردن
- ۲۸- إدراج: درج کردن، داخل کردن
- ۲۹- إدمان: پیوسته و همواره کاری را کردن
- ۳۰- إذاعت: فاش کردن، پراکندن
- ۳۱- إذلال: خوار شمردن، خوار و ذلیل پنداشتن کسی را
- ۳۲- إذیال: دامن
- ۳۳- إراقت: ریختن، ریختن مایع
- ۳۴- آرامل: زن بی شوهر
- ۳۵- إرتجال: به بدیهه سخن گفتن، زود شعری
- ۳۶- إرتضاء: پذیرفتن، پسندیدن
- ۳۷- إرتیاح: شادمان شدن

- ۳۸- آرجاء: کرانه، طرف
- ۳۹- اِرقم: مار ابلق، مار سیاه و سفید
- ۴۰- اَریحیت: وسعت خلق، عطا و کرم
- ۴۱- اِزاحت: دور کردن، زایل کردن
- ۴۲- اِزالت: دور کردن، از بین بردن
- ۴۳- اِزعاج: بیرون کردن، از جای برکنیدن
- ۴۴- اَزمه: زمام، افسار، ج زمام
- ۴۵- اِساءت: بدی کردن با کسی، مقابل احسان و نیکی
- ۴۶- اِسار: اسیر شدن، اسیری
- ۴۷- اِساطین: ستون ها، مجازاً بزرگ
- ۴۸- اِستبشار: شاد شدن، مژده دادن
- ۴۹- اِستبطا: کند روی، درنگ
- ۵۰- اِستتباع: به دنبال افتادن
- ۵۱- اِستجلاب: به سوی خود کشیدن، جلب کردن
- ۵۲- اِستجمام: ماندگی افکندن، آسودن
- ۵۳- استحقار: خوار داشتن، خواری
- ۵۴- اِستدراج: فریفتن، فریب
- ۵۵- اِسترخا: سست شدن، فروهستگی
- ۵۶- اِسترسال: گستاخی نمودن
- ۵۷- اِسترضا: خشنودی خواستن
- ۵۸- اِسترقاق: بنده گرفتن، بنده شمردن
- ۵۹- اِسترواح: برآسودن، آسایش گرفتن
- ۶۰- اِستزادت: فزونی طلبیدن
- ۶۱- اِستسلام: گردن نهادن
- ۶۲- اِستشعار: ترس گرفتن، اضطراب و نگرانی داشتن
- ۶۳- اِستطراف: طرفه شمردن، نو داشتن
- ۶۴- اِستعادت: دوباره خواستن
- ۶۵- اِستعراض: عرضه کردن
- ۶۶- اِستعطاف: دل به دست آوردن، مهربانی خواستن
- ۶۷- اِستعظام: بزرگ شمردن
- ۶۸- اِستعلا: بلندی، برتری جستن
- ۶۹- اِستقالت: خواستار عفو و بخشایش شدن
- ۷۰- اِستکانت: فروتنی، عجز آوردن
- ۷۱- اِستلانت: نرم شمردن، مدارا
- ۷۲- اِستمِتاَع: برخورداری یافتن، نفع خواستن
- ۷۳- اِستمِهاَل: مهلت خواستن
- ۷۴- اِستنامت: آرمیدن، قرار گرفتن
- ۷۵- اِستنهاض: برخاستن فرمودن جهت کاری، برخاستن

- ۷۶- استهانت: خوار شمردن
- ۷۷- استهوا: سرگشته شدن
- ۷۸- استیحاش: آزرده، دچار وحشت شدن
- ۷۹- استیصال: از ریشه کندن
- ۸۰- استیمان: پناه بردن، امان طلبیدن
- ۸۱- استیناس: مانوس شدن، آرام گرفتن
- ۸۲- اسر: برده کردن، گرفتاری
- ۸۳- آسره: چین و شکن پیشانی
- ۸۴- اسعاف: برآوردن، روا کردن
- ۸۵- اسفار: روشن شدن صبح
- ۸۶- آسنان: دندان
- ۸۷- آسنه: سر نیزه، نیزه
- ۸۸- اشفاق: مهربانی کردن، مهرورزیدن
- ۸۹- آشیاع: پیرو، یار
- ۹۰- آصاغر: کهنتر، مقابل اکابر
- ۹۱- اصدار: فرستادن، صادر کردن
- ۹۲- اصطناع: کسی را پروردن
- ۹۳- اصغا: شنیدن، گوش داشتن
- ۹۴- اضاغت: ضایع کردن، تلف کردن
- ۹۵- اضرار: ضرر رساندن، زیان رسانیدن
- ۹۶- اطرا: مبالغه کردن در مدح کسی
- ۹۷- آعبا: بار، ثقل
- ۹۸- اعتداد: فخر آوردن، اعتنا کردن به
- ۹۹- إعطاف: مهربانی
- ۱۰۰- أعمام: عموها
- ۱۰۱- اغاثت: فریاد رسیدن، رهایی دادن.
- ۱۰۲- اغتذا: غذا گرفتن
- ۱۰۳- اغتراب: از دیار خویش دور شدن
- ۱۰۴- اغترار: فریفته شدن، مغرور شدن
- ۱۰۵- اغتیال: هلاک کردن
- ۱۰۶- اغرا: برانگیختن، تحریک کردن.
- ۱۰۷- أغصان: شاخه
- ۱۰۸- اغضا: چشم پوشیدن، عفو
- ۱۰۹- افتراس: دریدن، شکار افکندن
- ۱۱۰- إفتعال: بهتان زدن به کسی.
- ۱۱۱- إفتقار: بینوا گردیدن، فقر
- ۱۱۲- أقاصی: دورتر
- ۱۱۳- إقالت: فسخ کردن، به هم زدن

- ۱۱۴- اِقتحام: خود را به سختی انداختن
- ۱۱۵- اِقتراح: خواستن، خواهش کردن
- ۱۱۶- اِقتراف: ورزیدن، کسب کردن
- ۱۱۷- اِقتنا: گردآوردن، اندوختن.
- ۱۱۸- اِقتناص: شکار کردن
- ۱۱۹- اِقوات: خوراک، توشه
- ۱۲۰- اِکفا: همال، همسر.
- ۱۲۱- اِلباس: پوشیدن کار برکسی، اشتباه.
- ۱۲۲- اِلتئام: به هم پیوستن.
- ۱۲۳- اِمائل: گزیده، برتر
- ۱۲۴- اِمانی: آرزو، مراد.
- ۱۲۵- اِمَد: غایت، فرجام.
- ۱۲۶- اِمهال: مهلت دادن
- ۱۲۷- اِنتصاف: داد گرفتن
- ۱۲۸- اِنتعاش: نیکو حال شدن.
- ۱۲۹- اِنتقاض: نقض کردن
- ۱۳۰- اِنتما: وابستگی، نسبت یافتن.
- ۱۳۱- اِنتهاج: راه جستن، سلوک
- ۱۳۲- اِنتهاز: فرصت یافتن
- ۱۳۳- اِنتهاض: برخاستن.
- ۱۳۴- اِنتلام: رخنه دار شدن
- ۱۳۵- اِنجاز: روا کردن حاجت، وفا کردن وعده
- ۱۳۶- اِنجس: نجس‌تر، پلیدتر
- ۱۳۷- اِنخراط: درآمدن در جمع
- ۱۳۸- اِندراس: پاره پاره شدن، مندرس شدن
- ۱۳۹- اِنزعاج: از جای برکنده شدن
- ۱۴۰- اِنصباب: ریخته شدن
- ۱۴۱- اِنطلاق: روان شدن، گشاده شدن
- ۱۴۲- اِنطماس: ناپدید شدن، پوشیده شدن
- ۱۴۳- اِنطوا: نور دیده شدن، طی شدن.
- ۱۴۴- اِنْفَت: ننگ داشتن، کراهت داشتن.
- ۱۴۵- اِنوْثت: ماده بودن
- ۱۴۶- اِنهماک: کوشیدن در کاری، ستیزه کردن
- ۱۴۷- اِنیاب: دندان نیش
- ۱۴۸- اِنین: ناله، آواز سوزناک
- ۱۴۹- اِوانس: زن خوب، دلبر
- ۱۵۰- اُودیه: کرانه بیابان، گشادگی میان دو کوه
- ۱۵۱- اُوزار: بار گران، گناه.

- ۱۵۲- آوعیه: ظرف، هریک از مجاری ترشحات بدن.
- ۱۵۳- اُهبِت: ساز، برگ، بسیج
- ۱۵۴- ایقان: بی‌گمان شدن، باور کردن.
- ۱۵۵- باحور: بسیاری و سختی گرما
- ۱۵۶- بارد: سرد، خنک
- ۱۵۷- بَاسِرِها: همگی، جملگی
- ۱۵۸- بُروق: جمع برق
- ۱۵۹- بِریق: درخشندگی
- ۱۶۰- بَشر: تازه‌رویی - نکورویی
- ۱۶۱- بَطانه: آستر
- ۱۶۲- بَطش: سخت‌گیری، خشم راندن
- ۱۶۳- بَغاث: مرغی است تیره رنگ که مردار می‌خورد. (مثَلث الفاء)
- ۱۶۴- بَغضا: کینه، دشمنی
- ۱۶۵- بَقم: نام درختی است از تیره پروانه داران که چوب سرخ آن در رنگرزی کاربرد داشته است.
- ۱۶۶- بَلید: کند ذهن، دیریاب
- ۱۶۷- بَنیت: بنا، فطرت
- ۱۶۸- بوار: نیستی، هلاکت
- ۱۶۹- بواعث: انگیزه، باعث
- ۱۷۰- بیدا: بیابان
- ۱۷۱- پارگین: گنداب، مرداب
- ۱۷۲- پایدام: دامگاه، تله
- ۱۷۳- تَأبی: سرکشی، سرپیچی
- ۱۷۴- تَأَلَف: خوگرفتن، دمساز
- ۱۷۵- تَأَنُق: نیک نگرستن
- ۱۷۶- تَأْهَب: تدارک، مهیا و آماده شدن
- ۱۷۷- تَباعث: پیروی، دنباله روی کردن
- ۱۷۸- تَبَتَّل: انقطاع، بریدن.
- ۱۷۹- تَبَجَّح: شادمانه گردیدن
- ۱۸۰- تَبَجیل: احترام کردن، بزرگداشت.
- ۱۸۱- تَبَرَّع: بخشیدن چیزی و کاری که واجب نباشد.
- ۱۸۲- تَبَرُّم: ملول شدن، به ستوه آمدن
- ۱۸۳- تَبَسُّط: توسعه؛ گستردن
- ۱۸۴- تَبَصُّص: تملق، دم جنباندن
- ۱۸۵- تَبَلَّد: دریغ خوردن، کاهلی ورزیدن
- ۱۸۶- تَثَبَّت: درنگ کردن، آهستگی کردن، خویشتن‌داری
- ۱۸۷- تَجاذب: کشش
- ۱۸۸- تَجاسر: جسارت کردن، دلیری و گستاخی کردن
- ۱۸۹- تَجاوَّب: جواب گفتن

- ۱۹۰- تَجَبَّر: بزرگی کردن، سرکشی و گردنکشی کردن.
- ۱۹۱- تَجَرَّع: جرعه جرعه نوشیدن
- ۱۹۲- تَجَرَّع: جرعه جرعه نوشاندن، چشانیدن
- ۱۹۳- تَجَشُّم: رنج کشیدن
- ۱۹۴- تَجَلَّد: چابکی، جلدی
- ۱۹۵- تَجَنَّب: دور شدن، دوری
- ۱۹۶- تَحَاشَى: تن زدن، پرهیز کردن
- ۱۹۷- تَحَرُّز: پرهیزیدن
- ۱۹۸- تَحَرَّى: جستن، قصد کردن.
- ۱۹۹- تَحَصِّن: گرداگرد شهر و قلعه دیوار برآوردن و استوار کردن آن.
- ۲۰۰- تَحَقُّظ: حفظ کردن
- ۲۰۱- تَذَلَّل: فروتنی کردن و خواری نمودن
- ۲۰۲- تَرَاْجُع: بازپس آمدن، واگشت
- ۲۰۳- تَرَاْضَى: خشنودی
- ۲۰۴- تَرْحِيب: خوش آمد گفتن
- ۲۰۵- تَرْشِیح: پروردن، آماده ساختن
- ۲۰۶- تَرْصُد: چشم داشتن، پاس داشتن.
- ۲۰۷- تَرْهَیْب: ترسانیدن
- ۲۰۸- تَرْجِیْه: روزگار گذرانیدن
- ۲۰۹- تَرْیِیف: ناروا شمردن
- ۲۱۰- تَسْرِیْح: رها کردن، گسیل کردن
- ۲۱۱- تَسَوُّوق: بازار جستن، خرید و فروخت کردن
- ۲۱۲- تَسْوِیْف: تأخیر کردن
- ۲۱۳- تَسْوِیْل: آراستن کاری را
- ۲۱۴- تَشَبَّت: درآویختن، چنگ در زدن.
- ۲۱۵- تَشْحِیْذ: تیز کردن، تند کردن
- ۲۱۶- تَشْفَى: آسودگی، شفا یافتن.
- ۲۱۷- تَشَمَّر: جلدی کردن، دامن به کمر زدن
- ۲۱۸- تَصَارِیْف: تصریف، گردش
- ۲۱۹- تَصَامَم: خود را کر وا نمودن.
- ۲۲۰- تَصَدَّر: بالا نشستن.
- ۲۲۱- تَصْدِیر: دیباچه نوشتن.
- ۲۲۲- تَصَفُّح: جست و جو کردن.
- ۲۲۳- تَصَلَّف: لاف زدن، چاپلوسی کردن.
- ۲۲۴- تَصَوَّن: نگه داشتن، مواظبت نمودن.
- ۲۲۵- تَضَاعِیْف: افزودن، تضعیف، مضاعف کردن
- ۲۲۶- تَضْرِیْب: سخت زدن، سخن چینی کردن
- ۲۲۷- تَطْلُوْع: فرمانبرداری

- ۲۲۸- تَعَامَى: کوری نمودن
۲۲۹- تَعَذِيب: عذاب دادن، شکنجه کردن
۲۳۰- تَعْرِیک: گوشمال دادن
۲۳۱- تَعَسَّف: بیراهه رفتن
۲۳۲- تَعَطَّف: مهرورزیدن، مهربانی کردن.
۲۳۳- تَعَفُّف: پرهیز کردن، عفت ورزیدن
۲۳۴- تَعْمِیه: پوشانیدن
۲۳۵- تَعَنَّت: عیب جستن، گناه جستن
۲۳۶- تَعْنِیف: سرزنش و ملامت نمودن به درشتی
۲۳۷- تَعْيِیر: سرزنش کردن
۲۳۸- تَغْرِیر: در خطر و هلاکت افکندن
۲۳۹- تَقَرُّس: ادراک، فهم.
۲۴۰- تَقْصَى: رهایی، از تنگی درآمدن.
۲۴۱- تَقَاعْد: بازماندن، سستی و کاهلی
۲۴۲- تَقْرِیع: سرزنش کردن، ملامت
۲۴۳- تَقَشُّف: قناعت کردن به زندگانی حقیر و جامه زنده
۲۴۴- تَقْلُد: به گردن گرفتن
۲۴۵- تَقْيَل: پیروی کردن و ماندگی کردن
۲۴۶- تَكَاسَل: کاهلی کردن
۲۴۷- تَكْدِیر: تیره کردن، کدر ساختن
۲۴۸- تَلْهُف: دریغ خوردن، اندوه بردن
۲۴۹- تَمَادِی: دراز شدن، طول کشیدن
۲۵۰- تَمَاسْک: خویشتن‌داری کردن.
۲۵۱- تَمَالْک: خودداری کردن، خودداری
۲۵۲- تَمَحِیص: آزمودن
۲۵۳- تَمَوِیه: زراندود کردن، نیرنگ ساختن
۲۵۴- تَنَسُّم: نفس زدن، بوییدن
۲۵۵- تَنَقِّیه: پاک کردن، صاف کردن
۲۵۶- تَنَوُّق: مهارت، آراستگی در کار
۲۵۷- تَوَابِل: دارویی که در غذا ریزند مانند فلفل، زیره، دارچین ...، دیگ افزار
۲۵۸- تَوَارِی: پنهان شدن.
۲۵۹- تَوَانِی: سست شدن
۲۶۰- تَوَجَّع: اندوه خوردن، دردناک شدن.
۲۶۱- تَوَدَّد: اظهار دوستی کردن
۲۶۲- تَوَرَّط: به کار دشوار افتادن، در هلاکت افتادن
۲۶۳- تَوَزُّع: پراکنده شدن، پخشانی
۲۶۴- تَوَصَّل: رسیدن، پیوستگی جستن
۲۶۵- تَوَفَّر: افزونی، زیادی

- ۲۶۶- تَوَقَّى: پرهیز کردن، خویشتن داری
 ۲۶۷- تَوَقیر: بزرگ داشتن، تعظیم کردن
 ۲۶۸- تَوَکیل: کسی را بر کاری گماشتن
 ۲۶۹- تَهَاؤُن: اهانت کردن، کوتاهی کردن
 ۲۷۰- تَهْتُک: پرده‌داری، رسوا شدن
 ۲۷۱- تَهْدَى: راه یافتن.
 ۲۷۲- تَبَقُّظ: بیدار شدن، هوشیاری
 ۲۷۳- ثار: کینه، خونخواهی
 ۲۷۴- ثوران: برانگیخته شدن، به هیجان آمدن
 ۲۷۵- ثیبات: زن بیوه
 ۲۷۶- جذوه: پاره آتش، اخگر
 ۲۷۷- جلادت: چابکی، دلیری
 ۲۷۸- جلباب: چادر و پیراهن زنان
 ۲۷۹- جهد المقل: مقدار کوششی که در حد تحمل مرد درویش و نیازمند است و آن را بتواند برتابد.
 ۲۸۰- جیاد: ج جواد، اسب نیکو رونده
 ۲۸۱- حال: حلول کننده، داخل شونده
 ۲۸۲- حباله: قید، بند، دام
 ۲۸۳- حبایل: ج حباله، قید، بند
 ۲۸۴- حث: برانگیختن، تشویق کردن
 ۲۸۵- حجاب: پرده‌داری، دربانی
 ۲۸۶- حجر: آغوش، پناه
 ۲۸۷- حرّاث: ج حارث، برزگر، کشاورز
 ۲۸۸- حراثت: کشاورزی کردن، کاشتن
 ۲۸۹- حَسبت: مزد، اجر
 ۲۹۰- حَسَم: بریدن، قطع کردن
 ۲۹۱- حَصافت: نیکورأی، استواری عقل
 ۲۹۲- حَصانت: استوار بودن، استحکام
 ۲۹۳- حصین: محکم، استوار
 ۲۹۴- حَطَم: شکستن
 ۲۹۵- حظیره: محوطه، دیوار، قبر
 ۲۹۶- حفاظ: مروت/ پرهیز
 ۲۹۷- حفاوت: مهربانی کردن، دلسوزی
 ۲۹۸- حوصله: چینه دان مرغ
 ۲۹۹- حیاض: ج حوض، آبگیر
 ۳۰۰- حیف: ستمگری، ظلم و جور
 ۳۰۱- خامل: گمنام، فرومایه
 ۳۰۲- خایب: ناامید، بی‌بهره
 ۳۰۳- خبایا: ج خبیئه، پوشیده، مخفی

- ۳۰۴- خداع: فریفتن، خدعه
 ۳۰۵- خدود: رخسار، روی
 ۳۰۶- خدیعت: فریب، حيله و مکر
 ۳۰۷- خزی: خوار شدن، رسوایی
 ۳۰۸- خسار: تباهی، نیستی
 ۳۰۹- خشیت: ترسیدن، بیم
 ۳۱۰- خِصب: فراخی، فراوانی
 ۳۱۱- خصوم: ج خصم، دشمن، منازع
 ۳۱۲- خضرت: سبزی، سبزه
 ۳۱۳- خِطبت: خواستگاری
 ۳۱۴- خلال: خصلت، خوی
 ۳۱۵- خلیع العذار: افسار گسیخته، خودرأی
 ۳۱۶- خمول: گمنام شدن
 ۳۱۷- خَوَر: سستی، ضعف
 ۳۱۸- خیت: ناامید گردیدن، ناکامی
 ۳۱۹- خیلا: خودبینی، تکبر
 ۳۲۰- دانی: نزدیک
 ۳۲۱- داهیه: مصیبت، امر منکر
 ۳۲۲- دخلت: نیت، باطن (مثَلث الفاء)
 ۳۲۳- دثار: جامه‌ای که بر روی پوشند مثل: قبا و عبا، کنایه از ظاهر
 ۳۲۴- دُسومت: چربی، چربناکی
 ۳۲۵- دشمنایگی: دشمنی، عداوت
 ۳۲۶- دَعَت: راحت، سکینه
 ۳۲۷- دمدمه: آواز، صدا/ مکر و فریب و افسون و وسوسه
 ۳۲۸- دُنُو: نزدیک بودن
 ۳۲۹- دَواعی: انگیزه، سبب
 ۳۳۰- دوستکامی: دارای عز و جاه بودن
 ۳۳۱- دوستکامی: پیاله شراب که کسی در نوبت خود از روی محبت و صفا به دیگری می‌دهد.
 ۳۳۲- دُهاَت: ج داهی، زیرک، هوشمند
 ۳۳۳- ذات البین: دوجانبه، میانه دوکس یا جماعت
 ۳۳۴- ذاهل: فراموشکار، غافل
 ۳۳۵- دَب: منع کردن، دفع
 ۳۳۶- دُباب: مگس
 ۳۳۷- دَبایج: ج ذبیحه، قربانی
 ۳۳۸- دُبُول: پژمردگی، کاهش
 ۳۳۹- دَرایع: ج ذریعه، وسیله، واسطه
 ۳۴۰- دَلُول: رام، مطیع
 ۳۴۱- دَنابه: پایان هر چیز

- ۳۴۲- ذَناب: ج ذئب، گرگ
 ۳۴۳- راید: جوینده، پیام آور
 ۳۴۴- رایش: رام کننده ستوران
 ۳۴۵- رایع: بالنده، زیبا
 ۳۴۶- رایق: بسیار نیکو، شگفتی انگیز
 ۳۴۷- رباع: ج ربع، خانه، منزل
 ۳۴۸- رجاحت: فضیلت، فزون آمدن
 ۳۴۹- رَحیق: شراب ناب
 ۳۵۰- رَخا: فرا خی روزی، فرا خی نعمت
 ۳۵۱- رُخص: ارزانی، کم بهایی
 ۳۵۲- رَداف: تباهی، فساد
 ۳۵۳- رَزانت: سنگینی، وقار
 ۳۵۴- رَزمه: بقچه رخت، پشتواره
 ۳۵۵- رَشاد: هدایت، رستگاری
 ۳۵۶- رَضاع: شیرخوارگی
 ۳۵۷- رُعونت: خودبینی / خودآرایی
 ۳۵۸- رَعی: چرانیدن
 ۳۵۹- رَغایب: ج رغیبه، عطا، دهش
 ۳۶۰- رُفات: از هم پاشیدن
 ۳۶۱- رَکت: ضعف، سستی
 ۳۶۲- رَکضت: دوانیدن، حرکت
 ۳۶۳- رَکوب: خود را به خطر انداختن / برنشستن، سوار شدن
 ۳۶۴- رَواتب: ج راتبه و راتب، وظیفه، حقوق
 ۳۶۵- رَواح: شامگاه
 ۳۶۶- رَوایع: ج رائعه و رایع، زیبا، خوش منظر
 ۳۶۷- رُوث: سرگین، پلیدی
 ۳۶۸- رَویت: فکر، تأمل
 ۳۶۹- روی رِزمه: کنایه از بهترین و گرامی‌ترین و گرانبه‌ترین.
 ۳۷۰- رُهابین: ج رُهبان، زاهد، ترسا
 ۳۷۱- رُهبت: بیم، ترس
 ۳۷۲- رُیبت: بدگمانی، تهمت، اضطراب
 ۳۷۳- رُیعان: بهترین موسم
 ۳۷۴- زاجر: منع کننده، بازدارنده
 ۳۷۵- زَبانیه: ج زَبْنیة و زبنی، موکل آتش، دوزخیان
 ۳۷۶- زَعارت: بدخویی
 ۳۷۷- زُکوات: ج زکوه، زکات
 ۳۷۸- زَلّت: لغزش، خطا
 ۳۷۹- زَواجر: ج زاجر، منع کننده

- ۳۸۰- زَی: شعار، هیأت
۳۸۱- زَیغ: انحراف از راه راست
۳۸۲- زئیر: بانگ و غرش شیر
۳۸۳- سَامَت: ملول شدن، دلتنگی
۳۸۴- ساهی: غافل، فراموشکار
۳۸۵- سَبّ: لعن کردن، فحش دادن
۳۸۶- سَبی: برده کردن، اسیر کردن
۳۸۷- سِتنبه: درشت جثه کرپه المنظر
۳۸۸- سَداد: راستی، استقامت داشتن.
۳۸۹- سَرّا: شادمانی، شادی
۳۹۰- سَرّایا: ج سرپیه، پاره‌ای از لشکر
۳۹۱- سَرّایر: ج سریر، باطن، راز
۳۹۲- سَرُو: شاخ جانوران
۳۹۳- سَریرت: باطن، نیت
۳۹۴- سِیعت: گشادگی، فراخ
۳۹۵- سَفَساف: حقیر، بلایه و هیچ کاره از هر چیزی
۳۹۶- سَفک: ریختن آب و خون و مانند آن
۳۹۷- سَلَوَت: شادی، خوشی
۳۹۸- سَمَاحت: جوانمردی، بخشش
۳۹۹- سِمَاط: سفره، خوان
۴۰۰- سِمَت: نشان داغ، نشانه
۴۰۱- سُمعه: شهرت، آوازه
۴۰۲- سُمُو: بلندشدن، رفعت
۴۰۳- سَنَن: راه و روش
۴۰۴- سِوار: دست بند
۴۰۵- سَوَاقی: ج ساقیه، جویبار
۴۰۶- سَوالف: ج سالفه، پیشین، گذشته
۴۰۷- سُوَرَت: تند، تیزی
۴۰۸- شافی: راست، درست
۴۰۹- شَبَق: شهوت تیز و آرزوی شدید به همخوابگی و همبستر شدن
۴۱۰- شَتَم: دشنام دادن
۴۱۱- شَرّاست: بدخویی کردن، خلاف
۴۱۲- شَرخ: اول جوانی
۴۱۳- شَره: آز، طمع
۴۱۴- شَطَر: پاره، بخش
۴۱۵- شَطَط: تجاوز کردن از حد، ستم کردن
۴۱۶- شِعاب: ج شعب، شکاف کوه
۴۱۷- شعائر: علامت

- ۴۱۸- شِقاق: ناسازگاری، نفاق
 ۴۱۹- شِکال: پای بند ستور
 ۴۲۰- شَوارد: ج شارده، سرکش و نافرمان
 ۴۲۱- شَوَاهِق: ج شاهقه، بلندی
 ۴۲۲- شَوَائِب: ج شایبه، عیب، آلودگی
 ۴۲۳- شَیْم: ج شیمه، خصلت، عادت
 ۴۲۴- شِیمَت: خوی، عادت
 ۴۲۵- شَین: عیب، مقابل زین
 ۴۲۶- صامِت: کنایه از زر و سیم و جامه و خانه و غیره، در برابر ناطق
 ۴۲۷- صَبَاحَت: زیبایی
 ۴۲۸- صُرامَت: دلیری، برندگی
 ۴۲۹- صَریمَت: عزیمت
 ۴۳۰- صَفَائِح: ج صفیحه، شمشیر پهن‌آور
 ۴۳۱- صَفَقَه: صفت، دست زدن، صدای برخورد بال پرند
 ۴۳۲- صَواعِق: ج صاعقه
 ۴۳۳- صَوَالِح: ج صالحه، نیک، شایسته
 ۴۳۴- صَهَوَات: ج صهوه، میان پشت اسب
 ۴۳۵- صَهِیل: آواز و بانگ اسب
 ۴۳۶- ضَباب: مه
 ۴۳۷- ضِبَاع: ج ضبع، گفتار
 ۴۳۸- ضَرَاعَت: فروتنی کردن
 ۴۳۹- ضَمین: مضمون، مدفون
 ۴۴۰- ضِنَّت: امساک، بخیلی
 ۴۴۱- ضَواری: ج ضاری، درنده
 ۴۴۲- ضِیاع: تباه شده، تباهی
 ۴۴۳- ضَیم: ستم، ظلم
 ۴۴۴- طاری: آینده، عارض
 ۴۴۵- طافِح: پر، ممتلی
 ۴۴۶- طالِح: فاسد، بدکار
 ۴۴۷- طامَه: بالای بزرگ
 ۴۴۸- طَرَف: مقدار، حصه
 ۴۴۹- طلاقَت: گشاده رو شدن
 ۴۵۰- طَواریق: ج طارقه، داهیه
 ۴۵۱- طَوامیر: ج طومار، نامه، دفتر
 ۴۵۲- طَوِیت: نیت، اندیشه
 ۴۵۳- طَییش: سبکی، تندمزاجی
 ۴۵۴- عَتَبَه: درگاه، آستانه در
 ۴۵۵- عَتَه: دلشدگی، بی‌عقلی

- ۴۵۶- عَثَرَات: ج عثرت، لغزش، سهو
۴۵۷- عَجَاز: ج عجز، پیر
۴۵۸- عُرَاضَه: ره آورد
۴۵۹- عُرْس: عروسی
۴۶۰- عَشْوَا: شب کور
۴۶۱- عَطَب: شدت خشم
۴۶۲- عِظَت: نصیحت، پند
۴۶۳- عُقُوق: نافرمانی، عصیان
۴۶۴- عِلَه الضَّم: سبب پیوستگی
۴۶۵- عِلک: سقز
۴۶۶- عُوَار: عیب، خلل
۴۶۷- عَوَاصِف: ج عاصفه، باد سخت و تند.
۴۶۸- عَوِيل: گریه و فریاد
۴۶۹- عِیَافَت: کراهت و ناپسندی
۴۷۰- غِیث: تباهی، زیان
۴۷۱- غَین الثُّور: چشم گاو، نام ستاره دبران است.
۴۷۱- غَین الرضا: چشم خشنودی و رضایت
۴۷۲- عَین القَطَر: چشمه قطران
۴۷۳- عَین الکمال: چشم زخم
۴۷۴- غَادِر: بی وفا
۴۷۵- غَالِی: غلوکننده
۴۷۶- غَبَاوَت: ابله شدن، سفاهت
۴۷۷- غَبُوق: شراب شبانگاهی، مقابل صبح
۴۷۸- غِرَّت: فریفتگی، غرور
۴۷۹- غَزَارَت: پری، کثرت، گاه مجازاً تبحر
۴۸۰- غُلُوا: از حد گذشتن، اول و آغاز
۴۸۱- غَمَام: ج غمامه، ابر، سحاب
۴۸۲- غَوَانِی: ج غانیه، جمیله
۴۸۳- غَوَايَت: بیراهی، گمراه شدن
۴۸۴- غَوَائِل: ج غایله، بلا، فساد
۴۸۵- فَايَت: فوت شده، از میان رفته
۴۸۶- فَذَلِک: پایان حساب، مختومه
۴۸۷- فِرَاش: بستر، جامه خواب
۴۸۸- فَرخ: جوجه
۴۸۹- فُروسیَّت: زیرکی و مهارت در سواری
۴۹۰- فَرِيسَه: شکاری که شیر آن را افکنده باشد.
۴۹۱- فُسَحَت: فراخی، گشادگی
۴۹۲- فُسیح: پهناور، وسیع

- ۴۹۳- فِطام: از شیر باز گرفتن کودک
 ۴۹۴- فِطَنَت: زیرکی، هوشیاری
 ۴۹۵- فُظَانَت: درشت خویی
 ۴۹۶- قُلوات: ج فلات، بیابان پهناور؛ نجد
 ۴۹۷- قُوات: مردن، نیستی
 ۴۹۸- قُیافی: ج فیفا، بیابان فراخ بی آب
 ۴۹۹- قاذورات: ج قاذوره، پلیدی
 ۵۰۰- قاع: هامون، زمین و بیابان صاف
 ۵۰۱- قَذف: سنگ انداختن
 ۵۰۲- قُرَاب: نیام، غلاف شمشیر
 ۵۰۳- قُصَاد: ج قاصد، پیک
 ۵۰۴- قُصارا: قصاری، انتها
 ۵۰۵- قُطان: ج قاطن، ساکن
 ۵۰۶- قَلال: ج قله، سرکوه
 ۵۰۷- قَلاید: ج قلاده، گردنبند
 ۵۰۸- قَلق: بی آرامی، بی‌قراری
 ۵۰۹- کاره: کراهِت دارنده، ناپسند
 ۵۱۰- کامن: پنهان شونده
 ۵۱۱- کَتایب: ج کتیبه، لشکر
 ۵۱۲- کُربت: اندوه حزن
 ۵۱۳- کُفات: ج کافی، کاردان، کارگزار
 ۵۱۴- کِفاح: جنگ کردن
 ۵۱۵- کِلاب: ج کلب، سگ
 ۵۱۶- کَلال: مانده شدن
 ۵۱۷- کَلالت: ماندگی، تعصب، خستگی
 ۵۱۸- کُلُفت: سختی، رنج
 ۵۱۹- کُوارث: ج کارث، مسببات اندوه سخت
 ۵۲۰- گاو عنبر: وال، کنایه از مالدار و پولدار
 ۵۲۱- گاو ریش: احمق، ابله
 ۵۲۲- گربه شانی: میانه را گرفتن، مکاری و فریفتگی
 ۵۲۳- گرد: سود، نفع
 ۵۲۴- گریوه: کوه پست، پشته بلند
 ۵۲۵- لَئیم طُفُری: پست فطرتی، فرومایگی
 ۵۲۶- لُجَه: عمیق‌ترین موضع دریا
 ۵۲۷- لِدات: ج لده، همزاد
 ۵۲۸- لُقاطات: ج لقطه - شکسته و ریزه هر چیز بی بها
 ۵۲۹- لُواحق: ج لاحق، متعلقات، مقابل سوابق
 ۵۳۰- لُوغَت: حرقت، سوزش

- ۵۳۱- لهنه: طعام اندک
۵۳۲- لَین: نرمی، مقابل خشونت و زبری
۵۳۳- مَآرب: ج مارب، حاجت، نیاز
۵۳۴- مَاکل: ج ماکل، خوراک، خوردنی
۵۳۵- ماسکه: مؤنث ماسک، نگاهدارنده
۵۳۶- مایج: موج زننده
۵۳۷- مأسور: اسیر، گرفتار
۵۳۸- مأمول: آرزو شده، امید داشته شده
۵۳۹- مِبَاسطت: گشاده‌روی، عشرت
۵۴۰- مِبالات: توجه کردن، التفات
۵۴۱- مِبَایت: از یکدیگر جدا شدن
۵۴۲- مِبغض: مورد بغض و کینه و نفرت
۵۴۳- متاجره: بازرگانی کردن با هم
۵۴۴- متأذی: آزرده شونده، رنجیده
۵۴۵- متاصل: ریشه‌دار، استوار گشته
۵۴۶- متاکد: تاکید شده، استوار
۵۴۷- متبرم: آزرده، ملول
۵۴۸- متجنده: لشکریان، سپاهیان
۵۴۹- متحلل: تحلیل شونده
۵۵۰- مُتَرَبّص: چشم دارنده، منتظر
۵۵۱- مُتَقَلّنس: کلاه‌دار، کلاه پوشنده
۵۵۲- مُتَسَّع: جای فراخ و گشاد
۵۵۳- مُتَصِید: شکارگاه
۵۵۴- مُتَضاعف: دو چندان شونده
۵۵۵- متطرق: راه یابنده
۵۵۶- متعثر: لغزنده، لغزش یابنده
۵۵۷- متقلّد: قلاده برگردن نهاده
۵۵۸- مُتکّیف: پذیرنده کیفیتی
۵۵۹- متمشی: جاری شونده
۵۶۰- متنگروار: به طور ناشناس
۵۶۱- متوأل: متوالی، پیوسته
۵۶۲- متوفّر: حرمت نگاهدارنده
۵۶۳- متوقّد: نورانی، افروزنده
۵۶۴- متیقّظ: هوشیار، آگاه
۵۶۵- مثابرت: تحمل کردن، مداومت کردن
۵۶۶- مَثالِب: ج مثلبه، عیب، ملامت
۵۶۷- مَثانی: ج مثنی، تار سوم از تارهای عود
۵۶۸- مُثول: به حضور آمدن

- ۵۶۹- مُجاذَبَت: نزاع و کشمکش کردن
 ۵۷۰- مُجارات: رقابت و برابری کردن
 ۵۷۱- مجانیق: ج منجیق
 ۵۷۲- مُجَاهَرَت: دشمنی آشکار کردن
 ۵۷۳- مَجْبُول: آفریده شده، سرشته
 ۵۷۴- مُجَصَّص: گچ کاری شده
 ۵۷۵- مَجْهُود: کوشش، طاقت
 ۵۷۶- مُحامات: حمایت کردن
 ۵۷۷- مَحْتَد: اصل، نسبت
 ۵۷۸- مُحَرَّض: تحریک کننده
 ۵۷۹- مَخاریق: ج مخراق، حيله، نیرنگ
 ۵۸۰- مَخازی: ج مخزات، بدبختی، رسوایی
 ۵۸۱- مَخالب: ج مخلب، چنگال
 ۵۸۲- مَخایل: ج مخيله، نشانه و علامت
 ۵۸۳- مَخْرَقَه: دروغ و کذب
 ۵۸۴- مُحَلّی: تهی، خالی
 ۵۸۵- مُداعِبَت: مزاح و شوخی کردن
 ۵۸۶- مُداهنت: چرب زبانی کردن
 ۵۸۷- مُدْلَهَم: تاریک، سیاه
 ۵۸۸- مِرا: پیکار کردن، لجاج
 ۵۸۹- مَرابض: ج مریض، ماوای سباع مانند گرگ و شیر
 ۵۹۰- مَرَضی: ج مرضاه، رضایت، خشنودی
 ۵۹۱- مَرافق: ج مرفق، وسیله آسایش
 ۵۹۲- مَرَاقی: ج مرقاه، درجه، پله نردبان
 ۵۹۳- مَرایر: ج مریر، ریسمان دراز باریک
 ۵۹۴- مَرِیح: سودمند
 ۵۹۵- مَرَبَط: جای بستن
 ۵۹۶- مَرْتاض: رام شده، تابع شونده
 ۵۹۷- مَرَجَوْ: مورد امیدواری، متوقع و منتظر
 ۵۹۸- مَرَدَه: ج مارد، سرکش
 ۵۹۹- مَرَضی: کارهای پسندیده
 ۶۰۰- مَرُوج: ج مَرَج، چمنزار
 ۶۰۱- مِرو: بادبزین
 ۶۰۲- مَرَهفات: ج مرهفه، اسب لاغر میان
 ۶۰۳- مَرَكّا: پاک کرده شده
 ۶۰۴- مَرَزَل: لرزیده، ترسانده شده
 ۶۰۵- مَرَيَف: ناسره، ناخالص
 ۶۰۶- مَساءت: کسی را اندوهگین کردن و با رفتار و گفتار ناپسند متنفر ساختن

- ۶۰۷- مَسَاغ: جای روان شدن
۶۰۸- مَسَاق: راندن، روش
۶۰۹- مُسَامَحَت: آسان گرفتن
۶۱۰- مُسَاوَرَت: حمله آوردن
۶۱۱- مَسَاوِی: ج مَسَاءَت، کردار زشت
۶۱۲- مُسَاهَلَت: آسان گیری، سهل انگاری
۶۱۳- مُسَاهِم: انباز شونده، شریک
۶۱۴- مُسْتَأْنَس: انس گیرنده
۶۱۵- مُسْتَبَدَع: عجیب شمرده
۶۱۶- مُسْتَزِید: زیاده طلب
۶۱۷- مُسْتَسْعِد: سعادت یافته
۶۱۸- مُسْتَعْشِر: پوشاننده پیراهن، نگران
۶۱۹- مُسْتَعْذِب: گوارا
۶۲۰- مُسْتَكْرَه: کراهِت داشته، زشت دانسته
۶۲۱- مُسْتَنَكِر: مکروه، ناپسند
۶۲۲- مُسْتَوْحَش: وحشت دارنده، ترسنده
۶۲۳- مُسْتَوْدَع: محل حفظ امانت
۶۲۴- مَسْرَح: گردشگاه، چراگاه
۶۲۵- مُشَاکَلَت: مشابه شدن مشابهت
۶۲۶- مُشْتَهَى: خواسته شده، مورد شهوت
۶۲۷- مُشْتَهِيَات: ج مشتیه، آن چه اشتها و رغبت برمی‌انگیزد.
۶۲۸- مُشْتَف: گوشوار نهاده
۶۲۹- مُصَابَرَت: شکیبایی
۶۳۰- مُصَارَعَت: باهم کشتی گرفتن
۶۳۱- مُصَافَات: دوستی پاک
۶۳۲- مُصَاوَلَت: حمله بردن
۶۳۳- مَصَايد: ج مصیده، دام
۶۳۴- مَصْدُوقَه: صدق، حقیقت
۶۳۵- مُصِيب: درست عمل، صواب یابنده
۶۳۶- مَضَاجِع: ج مضجع، خوابگاه
۶۳۷- مُضَادَت: ضدیت، خلاف
۶۳۸- مُضِيف: میزبان
۶۳۹- مُطَارَدَت: حمله ور شدن
۶۴۰- مَطَاعِم: ج مطعم، خوردنی
۶۴۱- مُطَاوَعَت: اطاعت کردن
۶۴۲- مُطَاوَلَت: به درازا کشیدن کار
۶۴۳- مَطَاوِی: ج مطوی، پیچ و خم
۶۴۴- مَطَايَا: ج مطیه، حیوان سواری مانند شتر و اسب و جز آن‌ها